
بچه دیو خواب است

رمان

محمدعلی مهمان نوازان



انتشارات فرارید

نمی‌دانم از کجا شروع شد که رسیدیم به اینجا. به این نقطه، به این لحظات عجیب، به این وسوسه‌ای که حالا در عمق آن دست‌وپا می‌زنیم. مدام در مسیر آن گذشته‌ی ساده و این حال پیچیده و معماگونه تاب می‌خورم تا بینم من این میان چه می‌کنم. چرا تن‌وتوشه‌ام حالا درست وسط ترس و تعلیقی است که نه راه بازگشت دارد و نه فرجام بدیهی. آن شب، آن روز، آن اشاره، آن نشانه... کدام یک بود که وقتی آمد و خودش را پهن کرد روی گستره‌ی لایتناهی زمین و زمان، چیزی در زندگی‌ام تغییر کرد و دستی نیرومند در یک دالان پیچ‌درپیچ هُلُم داد که مدت‌ها طول کشید بفهمم هر لحظه بیشتر دارم در اعماق آن فرو می‌روم؟ حتی نمی‌شود نشست و سر بسته برای یکی گفت که گاهی چقدر اتفاقات در هم تنیده می‌شوند، آن قدر که نمی‌دانی اول و آخرش کجاست. نمی‌شود برایش گفت که گاهی برای درک چرایی خیلی از حوادث باید جای دیگری را جستجو کنی و دلایل را فارغ از مکان و زمان خود آن حادثه بیابی. نمی‌شود برایش بگویی و بگویی و زمان را ذره‌ذره به عقب برگردانی تا برسی به آنجا که دلت می‌خواهد. برسی به آنجا که بگویی نقطه‌ی آغازین هر کجا که بود، آن شبِ مقدر نیز پاره‌ای از آن بود...